

# به میرزا ملکم خان

۲۵ رجب المرجب ۱۳۲۵ از سعد آباد شمیران ۱

حضرت اشرف پرنس مالکم خان ناظم الدوله حفظ الله تعالی

کتابی که روزنامه رسمی من بود به حضرت تعالی وعده دادم تمام شد  
میخواستم حاملش خودم باشم.

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود یکی چنانچه در آئینه تصور ماست

حوادث ایران که تقریباً اهل ایران را **Demagogue** کرده مانع از این  
حرکت من شد چنانچه هفت هشت ماه تمام شد به بدترین وضع می گذرانیم،  
در طهران، گفتگوها و ابتلا بدرجه‌ئی است که از نوشتن درست نمی آید. اگر  
خدا خواست و اگر موافق تدبیر من شد تقدیر یکی دو ماه دیگر به خدمت  
حضرت استاد خواهیم رسید. مهتاب شبی خواهم و آسوده دلی تابفراغ بالوضع  
مملکت و وضع نادانی همگی را از صدر تا بدر خدمت حضرت استاد عرض کنم.  
باده نی در هر سری شر میکند آنچنان را آنچنان تر میکند

نصایح عقلا و قلم معجز بیان ادبا در مملکت ما در عوض اینکه علم را  
بیاورد قتل و غارت و جهل را مواج نموده با کمال بدبختی به طرف درك اسفل  
السافلین دو اسبه میتازیم. بخت بد تا بکجا میبرد آبخورما

مکرر میگفتی که در میان شاگردان من ظل السلطان بیهوش نیست. اگر  
بیهوش من بعقیده قدیم باقی و برقراری بدانکه دیگر برای این دولت بدبخت

و ملت بیچاره راه فرار نیست اگر چیزی بعقلت میرسد و چیزی در کشکول مبارک هست تقدیم کن.

ای که دستت میرسد کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار  
درجه علم و اطلاع مرا که درجه اول شاگرد های خودت هستم  
و گاه گاه هم اگر چه محض ریشخند و تشویق من بود لقب ولیعهدی و خلافت  
بمن میدادی، اگر بمن معتقدی من عرض میکنم حضرت استاد مایوس باش.  
عنقریب هم اگر حیاتی باشد و گرفتار طوفان قلزم نشوم خدمت خواهم رسید  
و ابد الدهر در خدمت شما و معاشرت حضرت استاد خواهم زیست. زیاد زحمتی  
نیست.